



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

## علم غیب امام (تبیین دیدگاہ اعتدالی و صحیح)

تاریخ انتشار: دوشنبه ۲۱ رمضان ۱۴۳۷

## موج العالی

منبع: فصلنامه تخصصی مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

در این نوشته می‌خواهیم دیدگاه صحیح در باب علم امام را تبیین کنیم، تا روشن شود در میان روایات هیچ تعارضی وجود ندارد و تعارض پنداری، محصول نقصان ما در شناخت عالم هستی و شناخت انسان بوده است. اگر مبانی انسان‌شناسی و هستی‌شناسی خود را درست تنقیح کنیم، همه تعارضات حل می‌شود.

### فهرست

- ۱- علم غیب امام؛ تبیین دیدگاه اعتدالی و صحیح
- ۲- مقدمه اول: مراتب هستی
- ۳- مقدمه دوم: مراتب وجود انسان
- ۴- مقدمه سوم: هر مرتبه از وجود حکمی دارد
- ۵- مقدمه چهارم مراتب نفس امام و انسان کامل
- ۶- نمونه علم ذومراتب در انسان
- ۷- مراتب علم در روایات
- ۸- انواع تعبیر درباره علم امام
- ۹- تحقیق بیشتر در کیفیت علم امام
- ۱۰- توضیحی پیرامون کیفیت بداء
- ۱۰.۱- فرمایش کتاب نور مجرد در این باب
- ۱۰.۲- هر مرتبه از امام به کار خود مشغول است
- ۱۱- معنای افزایش علم امام

## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين  
 و لعنة الله على اعدائهم اجمعين و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم

### علم غیب امام؛ تبیین دیدگاه اعتدالی و صحیح

در بحث گذشته (علم غیب امام (تاریخچه و اقوال)) تاریخچه‌ای از عقائد شیعی در باب علم امام و تطورات آن عرض شد و بیان شد که درباره علم امام با سه دیدگاه افراطی، تفریطی و اعتدالی مواجهیم. دیدگاه افراطی معتقد بود که پیامبر اکرم یا ائمه علیهم‌الصلوة والسلام به همه حقائق هستی علم مطلق و فعلی دارند و هیچ نقطه ابهامی از هیچ زاویه‌ای برایشان وجود ندارد. در این دیدگاه وحی و الهام به انبیاء و ائمه بی معنا بود، و تمام آنچه در روایات و سیره درباره افزایش علم پیامبر و امام و وحی و الهام آمده و همه آنچه سخن از بی‌اطلاعی ایشان از برخی از مسائل دارد، تأویل و توجیه می‌شود. گذشت که این نگاه با مسلمات و نصوص آیات و روایات ناسازگار است و قابل پذیرش نمی‌باشد.

نگاه تفریطی، علم پیامبر و امام را علمی کاملاً محدود می‌دانست و به هیچ روی احتمال نمی‌داد که یک بشر بتواند علمی نامتناهی داشته، و به شکلی به همه حقائق هستی واقف باشد. طرفداران این نگاه تمام آیات و روایاتی را که سخن از انکشاف همه حقائق در محضر امام علیه‌السلام داشت را حمل بر جعل و تدلیس راویان غالی می‌کردند و یا به‌گونه‌ای آن را مجاز و استعاره می‌شمردند.

خواستگاه مشترک هر دو نگاه آنجا بود که از دید ایشان روایات وارد در باب علم امام متعارض بودند، زیرا برخی از علم مطلق امام سخن می‌گفتند و برخی از بی‌اطلاعی امام از بعضی حقائق هستی و افزایش علم ایشان در حالات و زمان‌هایی خاص.

هر دو گروه چون نتوانستند تعارض روایات را حل کنند، مجبور شدند مجموعه‌ای از روایات را رد کنند و مجموعه‌ای را بپذیرند، و از این روی گروهی به افراط و گروهی به تفریط گرائیدند.

در این نوشته می‌خواهیم دیدگاه صحیح در باب علم امام را تبیین کنیم، تا روشن شود در میان روایات هیچ تعارضی وجود ندارد و تعارض پنداری، محصول نقصان ما در شناخت عالم هستی و شناخت انسان بوده است. اگر مبانی انسان‌شناسی و هستی‌شناسی خود را درست تنقیح کنیم، همه تعارضات حل می‌شود.

این مسأله فقط مربوط به بحث علم امام نیست، بلکه در بسیاری از مباحث توحید و جبر و تفویض و ولایت و معاد، روایات در دید ابتدائی متعارضند، ولی وقت به وقت نظر می‌کنیم و جهان‌بینی و انسان‌شناسی خود را

تصحیح می‌کنیم، متوجه می‌شویم روایات هیچ تعارضی ندارند و در کمال هماهنگی با هم هستند. از این راه می‌توان اعجاز و عظمت علمی قرآن و عترت را نیز فهمید.

روی همین اصل است که بزرگان می‌گویند بدون تسلط بر حکمت متعالیه و عرفان راهی برای فهم صحیح روایات نیست و بدون آن انسان سر از تأویل‌گرایی یا رد روایات در می‌آورد. فهم صحیح روایات، جهان‌بینی عالمانه و دقیق می‌طلبد و با افکار عامیانه توفیق فهم معارف دینی نصیب انسان نمی‌شود.

به‌هرحال فهم صحیح نگاه اعتدالی محتاج بیان مقدماتی است.

### مقدمه اول: مراتب هستی

جهان هستی دارای مراتبی است. مرتبه عالی آن خود خداوند متعال است که به همه چیز احاطه وجودی و ذاتی دارد، و با همه چیز همراه است و در کمال بساطت و قوت و قدرت و علم است.

مراتب هستی از طرف خداوند رو به پائین حرکت می‌کنند و درجات وجود ضعیف می‌شود تا به عالم طبع می‌رسد، که از همه ضعیف‌تر است. هر مرتبه‌ای متناسب با خودش آثار وجودی خاص خود را دارد و به قدر ظرف خود از علم و قدرت و ... برخوردار است.

این مسأله در علوم عقلی به وضوح اثبات شده و ان شاء الله در ادامه از طریق آیات قرآن نیز اثبات آن را بیان می‌کنیم.

### مقدمه دوم: مراتب وجود انسان

از نگاه قرآن و روایات و ادله عقلی و شهودی، نفس انسانی برخلاف بسیاری از حقایق عالم یک موجود تک مرتبه نیست. بلکه وجودی چند مرتبه است که می‌تواند امتداد پیدا نموده و مراتبش افزایش یابد.

برخی از دانشمندان و برخی از متکلمین قدیم، انسانیت انسان را منحصر در بدن می‌دانستند و آن را موجودی تک مرتبه می‌پنداشتند. برخی دیگر انسان را موجودی دومرتبه و دوطبقه می‌دیدند که از بدن و روحی تشکیل شده، و قائل بودند روح، عالمی ورای بدن دارد و مرتبه روح انسان را مرتبه عالم ذهن و مثال وی می‌دانستند، و به تبع روایات، بعد از مرگ برای انسان در عالم برزخ حیاتی جسمانی قائل بودند، ولی به‌هرحال درجه‌ای مجرد از جسم و جسمانی برای انسان معتقد نبودند.

از طرفی عده‌ای از حکما مثل شیخ الرئیس انسان را فقط در مقام مجرد می‌دیدند، یعنی می‌گفتند «من» یعنی آن نفس مجردی که در عالم بالا جای دارد و این بدن به حقیقت ما ربطی ندارد و فقط مرکب ماست، چند روزی بر آن سواریم و دوباره آن را رها می‌کنیم.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید هر گروهی از یک سو به افراط یا تفریط دچار شده و هیچ یک حقیقت «من» را درست نشناخته است.

آن واقعیتی که از جهت فلسفی و شهودی و عرفانی و بلکه از نظر قرآنی و روایی قابل اثبات است، این است که نفس انسان یک موجود ذو مراتب و چند طبقه است که در همه مراتب حضور دارد، و موجودی است سیال که از مرحله‌ای به مرحله‌ای سیر می‌کند و وجودش کشار است و امتداد می‌یابد و مراحلش می‌تواند افزون شود.

نفس یک مرحله طبع، یک مرحله مثال و یک مرحله مافوق عالم مثال دارد، که گاهی تجرد آمیخته به مثال و گاهی تجرد محض است و حتی یک مرحله بالاتر از این می‌تواند داشته باشد؛ می‌تواند با فنا وارد عالم اسما و صفات شود و با اسما و صفات الهی یک نوع اتحاد و عینیت پیدا کند، و در گام نهائی می‌تواند در نهایت درجه عبودیت درآید و فناء تام ذاتی بیاید.

تا زمانی‌که این پایه و مبنا را در بحث انسان‌شناسی به صورت درست لمس نکنیم، هیچ‌وقت موفق به حل تعارض بین روایات نمی‌شویم و همیشه مجبوریم دسته‌ای از روایات را به اتهام غلو یا عوامانه بودن طرح کنیم و کنار بگذاریم.

#### مقدمه سوم: هر مرتبه از وجود حکمی دارد

این مبنا در حکمت متعالیه و عرفان در ضمن بحث «النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» به خوبی ثابت شده و اصل آن از قرآن کریم هم قابل اثبات می‌باشد که در جای خود عرض شده است. در اینجا با جسمانیة الحدوث بودن نفس کاری نداریم، بلکه بحث در چند مرتبه بودن نفس است که با یک اشاره قرآنی از آن می‌گذریم.

قرآن کریم می‌فرماید :

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ [۱]

«کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده نپندارید بلکه ایشان زنده اند.»

در این نگاه کسانی هستند که هم مرده‌اند و هم زنده‌اند. هم کشته شده‌اند و هم می‌فرماید اینها زنده‌اند. اگر کسی به شما بگوید این تعبیر تعارض دارد، فوراً در جواب می‌گویید این کلام مبنی بر پیش فرض ترکیب انسان از دو بعد جسم و روح است، و این نکته از همین آیه قرآن استفاده می‌شود؛ یعنی در انسان شناسی قرآنی، انسان اقلأ دارای دو مرتبه است، یک مرتبه طبع و دیگری مرتبه عالم مثال و حیات برزخی، لذا می‌شود به اعتبار مرتبه طبع به موت و قتل و به اعتبار مرتبه مثال به حیات متصف شود. همانطور که مستحضر هستید مرجع ضمیر «قتلوا» با مبتدای محذوف در «احیاء» یکی است؛ یعنی حقیقتی واحد است که به اعتباری زنده و به اعتباری کشته است.

هر مرتبه از وجود حکمی دارد؛ نمی‌شود گفت یک انسان یا فقط زنده است و یا فقط مرده، بلکه انسان یک مرتبه‌اش می‌میرد و مرتبه دیگرش زنده است. از اینرو شناخت بحث انسان شناسی نظیر کلیدی است که

به دست آوردن آن برای فهم معارف قرآنی لازم است، تا وقتی در معارف از شخصی خبری می‌دهند ابتدا بدانیم این خبر متعلق به کدام مرتبه از مراتب آن شخص است.

در حکمت به این نکته تأکید می‌کنند و در اطلاقات عرفی نیز همین مسأله گاهی مد نظر است؛ مثلاً شما می‌گویید: «زید نشسته است و درباره راه حل مسأله ریاضی فکر می‌کند»، یعنی زید در افق عالم طبعش نشسته است و در افق عالم ذهنش مسأله حل می‌کند و هر دو هم خود زید است و تضاد و تناقضی هم به وجود نمی‌آید.

پس اگر بپذیریم نفس انسان ذو مراتب است (که این را از انسان‌شناسی قرآن در همان گام اول می‌شود استفاده کرد)، می‌توان نتیجه گرفت اسناد احکام متنافی به شخص واحد، به اعتبار مراتب مختلف ممکن است و تعارض ندارد.

### مقدمه چهارم مراتب نفس امام و انسان کامل

حال اگر این بحث را امتداد دادیم و به مراتب نفس امام رسیدیم، می‌بینیم که نفس امام علیه‌السلام و برخی از شیعیان خالص بیش از دو مرحله دارد و طبیعتاً درباره آن، بیش از دو حکم به ظاهر متنافی می‌توان بیان کرد.

مراتب نفس امام در دو جای روایات مطرح شده است؛ یکی در قوس نزول و مبادئ خلقت ائمه علیهم‌السلام، که فرموده‌اند ما یک مرتبه وجود نوری داریم که قبل از آسمان‌ها و زمین خلق شده و در کنار عرش الهی بوده‌اند و از آنجا تنزل کردند و به این عالم طبع و حیات جسمانی پایین آمدند؛ خَلَقَكُمُ اللَّهُ نُورًا فَجَعَلَكَم بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكَم فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ [۲]. نمونه این دست روایات را در آغاز جلد بیست و پنجم بحار الأنوار «باب بدو أرواحهم و أنوارهم و طينتهم عليهم السلام و أنهم من نور واحد» می‌توان دید.

دوم در قوس صعود، که مراتب صعود ائمه و حالاتشان را در وصول به مقام مقربین و مخلصین و معراج و لقاء الله توضیح می‌دهد، که در تکامل به چه درجاتی رسیدند و از همه برتر و بالاتر شدند.

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُؤَسَّلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاجِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِذْرَاكِهِ طَامِعٌ [۲].

با تأمل در این‌گونه روایات متوجه می‌شویم که امام بر خلاف ما، مراتب وجودشان محدود به این طبع و مثال و عقل نیست، و مراتب بالاتری هم دارند. لذا شما می‌بینید امام صادق علیه‌السلام با اینکه خودشان را با «أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ» [۴] وصف می‌کنند که به ظاهر مربوط به عالم طبع است، در عین حال مقامی هم برای خودشان مافوق عالم عقل قائل هستند در آنجا که می‌فرمایند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ یعنی امام صادق یک تنزلی دارند در همین عالم، و یک حقیقتی دارند در آن عالم بالا.



حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدید این تعابیر را بگوئید: السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَيْمَةِ كه «أَبِي الْأَيْمَةِ» به ظاهر مربوط به عالم طبع است. سپس شروع می‌فرمایند در بیان مقامات ملکوتی تا جائی که می‌فرمایند: السَّلَامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ وَ عَيْنِهِ الَّتِي مَنْ عَرَفَهَا يَطْمَئِنُّ السَّلَامُ عَلَى أُذُنِ اللَّهِ الْوَاعِيَةِ فِي الْأُمَمِ وَ يَدِهِ الْبَاسِطَةِ بِالنَّعْمِ وَ جَنِبِهِ الَّذِي مَنْ فَرَّطَ فِيهِ نَدِمَ؛ [۵] یعنی امیرالمؤمنین نه فقط یدالله، بلکه نفس الله هم هست.

وجه جمع این تعابیر به این است که بگوئید امام نه این است و نه آن است، امام جامع هر دوی اینهاست در همه مراتب، وجودی است سیال و ممتد که در همه عوالم حضور دارد و در هر عالمی به تناسب خودش کار می‌کند و ظهور می‌یابد.

این حقیقت تا وقتی عرفان نظری در جهان اسلام رواج پیدا نکرده بود، اصلاً قابل فهم برای انسان‌ها نبود. انسان‌های عادی در نگاه اول چنین حقیقتی را متوجه نمی‌شوند، چون وجود سیال و ذو مراتب را تصور نمی‌کنند و همه وجودات را تک مرتبه‌ای می‌بینند. این مطلب را عرفا برای اولین بار به شکل شفاف گفتند، ولی حتی حکما تا زمان مرحوم ملاصدرا نتوانستند درست بفهمند.

ایشان بود که در بحث نفس، با سیال بودن نفس و حرکت جوهری آن، بسیاری از معضلات بحث نفس و روایات معارفی را حل کردند و گفتند: نفس می‌تواند ذو مراتب باشد و همه اینها را با هم داشته باشد و کون جامع، یعنی حقیقتی باشد که تمام عوالم را در خود جا می‌دهد.

پس روایات برای ائمه از مراتب مختلفی خبر می‌دهد، امام را هم در عالم دنیا ترسیم می‌کند و هم در عالم الاسماء الحسنی وصف می‌کند، که هم در این نشأه و هم در آن نشأه می‌گوید نحن. در این مراتب وسط هم، مقامات مختلف برای ائمه ترسیم می‌کند و طبیعاً باید بگوئیم امام دارای مراتب مختلف است.

این مسأله در روایات اینگونه بیان شده است که ائمه دارای پنج روحند: «رُوحِ الْحَيَاةِ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ وَ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ رُوحِ الْقُدْسِ» مؤمنین عادی چهار روح دارند و از روح القدس محرومند و کفار سه روح دارند چون از روح ایمان هم محرومند. [۶]

روح القدس حقیقتی است اشرف از جبرئیل و میکائیل: هُوَ مَلَكٌ أَكْبَرُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ [۷] و به تعبیر روایات باب علم و احاطه امام به عوالم، و نیز بعثت و نبوت توسط روح القدس صورت می‌گیرد؛ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدْسِ فِيهِ بُعِثُوا أَنْبِيَاءَ [۸] فَبِرُوحِ الْقُدْسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى [۹] وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تُسْأَلُونَ عَنِ الشَّيْءِ فَلَا يَكُونُ عِنْدَكُمْ عِلْمُهُ فَقَالَ رُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ كَيْفَ تَصْنَعُونَ قَالَ تَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدْسِ.

شما وقتی بحث روح القدس را دنبال می‌کنید می‌بینید روح القدس به اعتباری همان «أول ما خلق الله» و همان عالم اسماء و صفات کلیه الهیه و همان لوح محفوظ و ام کتاب است، و امام آن را دارند.

با این مقدمات احکام تمام ارواح خمسه را می‌توان به امام نسبت داد و امام همه آنهاست و حکم هر یک را در مرتبه آن داراست. وقتی ما این مساله را دانستیم خودبه‌خود حل کردن تعارض روایات علم امام برایمان سهل می‌شود و می‌فهمیم که هر مرتبه حکمی دارد و می‌شود یک مرتبه بداند و یک مرتبه نداند و به تعبیری امام هم می‌داند و هم نمی‌داند.

### نمونه علم ذومراتب در انسان

مثال خوبی که حکما برای این مساله دارند نسبت نفس ما با ادراکات وجدانی خودمان است. به عنوان مثال گاهی گرسنه‌ایم و با حس باطن گرسنگی را وجدان می‌کنیم، ولی وقتی غرق صحبت کردن با کسی می‌شویم گرسنگی‌مان را فراموش می‌کنیم، نه اینکه گرسنگی از بین برود یا از ما خارج شود، بلکه به آن آگاهی بالفعل نداریم. در همین حال اگر کسی بپرسد: آیا گرسنه‌ای؟ یک لحظه باید ارتباط با بیرون را قطع کنیم و به درون خود التفات کنیم و ببینیم حس گرسنگی داریم یا نداریم و پس از توجه جواب این مسأله را به دست می‌آوریم.

یا مریضی که پادرد شدیدی دارد، در هنگام ملاقات و صحبت با اطرافیان درد خود را فراموش می‌کند و اگر از درد پایش سؤال کنند باید مدتی تأمل کند و در خود فروبرود تا آن را پیدا کند، و خبر دهد که آیا پایش هنوز درد می‌کند یا خیر؟ و چقدر درد دارد و کجایش درد دارد؟ لذا شب‌ها که قوای ظاهر از کار می‌افتند، دردهای درون بیشتر وجدان می‌شود و حس می‌گردد.

در شرائط ساعت ملاقات، هم می‌شود گفت مریض از درد خود خبر دارد، چون به یک التفات آن را در مرتبه درون خود می‌یابد، و هم می‌توان گفت فعلا از درد خود بی‌خبر است چون در مرتبه ظاهر نفس و ادراک از آن بی‌اطلاع است و واقعا از آن آگاه نیست.

نکته قابل توجه اینست که در این مثال‌ها ما با نوعی علم حضوری مواجهیم که مورد غفلت قرار می‌گیرد. نه علم حصولی است که آن را با واسطه صورت ادراک کنیم، و نه علم حضوری عادی است که همیشه همراه عالم است. سرّ مسأله همان سیال بودن «عالم» یعنی «نفس» است، که در عین آنکه در همه مراتب خودش است و از خودش بیرون نمی‌رود ولی در مراتب، صعود و نزول دارد و همیشه در همه مراتب بالفعل حضور ادراکی ندارد و هر آنی در موطنی تعین می‌یابد و با درجه‌ای متحد می‌شود. این خصوصیت نفس نوعی علم می‌سازد که وقتی به آن التفات می‌کنیم آن را در درون خود می‌یابیم، ولی در برخی حالات نیز آن را بالفعل همراه خود نمی‌بینیم. این مسأله گاهی در بحث‌های فلسفی مورد غفلت قرار می‌گیرد.

### مراتب علم در روایات

با این مقدمات به راحتی می‌توان مراتب علم امام را فهمید و ابهام روایات را حل کرد. اجمالاً می‌دانیم که علم همواره مجرد است؛ لذا مرتبه طبع و بدن انسان همیشه از علم خالی است و پائین‌ترین درجه علم، همان مرتبه ذهن و مثال است. پس یک مرتبه از علم امام همین مرتبه عالم مثال است که مانند دیگر انسان‌های



عادی می‌باشد. این علمی است که در شرائط عادی انسان‌ها از آن استفاده می‌کنند و امور عالم حس با آن تدبیر می‌شود.

امام علیه‌السلام درجه‌ای عالی‌تر از این دارند که عالم عقل و مجرد است، و درجه‌ای عالی‌تر که عالم روح‌القدس و اسماء کلیه الهیه است. عالم اسماء و صفات کلیه واسطه فیض همه مخلوقات است و هرچه در اینجا تحقق می‌پذیرد از آنجا نشأت می‌گیرد، و لذا به همه حقائق قبل از تحققش احاطه دارد و در مرتبه‌ای از آن عالم همه حقائق به تفصیل موجود است.

کسی که به آن عالم دست دارد در آن مرتبه و آن عالم می‌تواند همه چیز را بداند، چه گذشته و چه حال و چه آینده و چه در ملک و چه در ملکوت. در عوالم میان این عالم طبع تا عالم اسماء کلیه نیز خیلی از حقائق به شکل‌های خاصی حضور و ظهور دارند و با احاطه بدانجا نیز می‌توان خیلی از گذشته و آینده‌ها را دید.

علم امام علیه‌السلام در عالم ظاهر مانند علم ما می‌باشد و امام در این مرتبه از بسیاری از امور بی‌اطلاعت. واقعا نمی‌دانند فلان شخص کجاست و فلان شخص چه کرده و چه می‌کند و حتی ممکن است گاهی وسیله شخصی خویش را گم کنند و جایش را ندانند.

بله، تفاوت امام علیه‌السلام با ما در آنجاست که چون نفس‌شان اتساع یافته و مراتب دیگری دارد، می‌توانند با تمرکز کردن در درون خود و سفر به اعماق نفس خود (مانند تمرکز ما برای یافتن پادرد خود) آنچه را در مرتبه ظاهر خود نمی‌یافتند، در باطن بیابند و از آن خبر دهند. پس امام در عالم ظاهر از بسیاری از امور بی‌خبرند و در عالم باطن به حقیقت همه چیز واقف، و با سرّ و باطن همه چیز همراهند. پس هر مرتبه حکمی دارد.

از اینرو اگر بخواهیم از وضعیت فعلی امام خبر بدهیم که آیا اکنون بالفعل چیزی را می‌دانند یا خیر؟ باید ببینیم الآن در کدام عالم سیر می‌کنند، تا بفهمیم الآن احاطه به آن چیز دارند یا نه؟

### انواع تعابیر درباره علم امام

با توجه به این مقدمات وقتی درباره علم امام علیه‌السلام یا هر کسی از مخلصین صحبت می‌کنیم، چند تعبیر می‌توان به کار برد:

۱. اگر توجه کنیم که وجود امام وجودی ذومراتب است و هر مرتبه حکمی دارد، باید بگوئیم: «الإمام عالم بحسب مرتبة و هو غیر عالم بحسب مرتبة اخری.»

در این بیان روح‌القدس مرتبه‌ای از امام و در درون امام است که امام با آن حقائق ملک و ملکوت را می‌یابد:

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ، فَقَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدْسِ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْحَيَاةِ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ؛ فَبِرُوحِ الْقُدْسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى، ثُمَّ قَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ يُصِيبُهَا الْخَدَثَانُ، إِلَّا أَنَّ رُوحَ الْقُدْسِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ. [۹]

۲. اگر به حقیقت امام \_ که مقام امامت به آن قائم است \_ توجه کنیم، یعنی همان باطن و قلب امام و همان حقیقت عالم اسماء و صفات کلیه و همان روح‌القدس، باید بگوئیم امام به همه حقائق عالم واقف است، و بلکه در حقیقت قلب امام مَعْدِنَ حُكْمِ اللَّهِ وَ سِرِّهِ وَ عَيْبَتِهِ عِلْمِ اللَّهِ وَ خَازِنَهُ [۱۱] وَ حَفْظَةَ لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةَ لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً لَوْحِيهِ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ [۱۲] می‌باشد و همه علوم از قلب او می‌جوشد.

در زیارتنامه‌ها و روایاتی که می‌خواهند انسان‌ها را به مقام ملکوتی امام علیه‌السلام متنبه کنند معمولاً از این ادبیات کمک گرفته می‌شود و طوری مسأله بیان می‌شود که فقط جنبه علم مطلق امام تبیین می‌گردد.

امثال این روایت را نیز باید حمل بر همین قسم دوم یا قسم اول نمود:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمٌ جَمِيعُ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمٌ مَا كَانَ وَ عِلْمٌ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ، ثُمَّ قَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ. [۱۳]

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَوَرَّثَنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرِثَةً. [۱۴]

۳. اگر امام را به حسب ظاهر مانند دیگر انسان‌ها همین بدن جسمانی و روح و ذهن بشری بدانیم، و درباره مقام بشریت ایشان صحبت کنیم و اصلاً به درجات و مراتب ملکوتی خود ایشان نظر نکنیم، باید بگوئیم امام علیه‌السلام از بسیاری از امور بی‌اطلاعت و خبری از غیب ندارند، مگر آنکه ملکی ایشان را از آن امر مطلع نماید و خبر دهد. روایاتی که سخن از نفی علم غیب امام می‌گویند همه ناظر به این اعتبار است.

در این بیان چون با نگاه بشری به وجود امام نظر کرده‌ایم، آن ملک خبردهنده و الهام کننده را بیرون امام می‌بینیم که گویا از جایی بر امام نازل می‌شود و خبر می‌آورد. در این بیان روح‌القدس روح خود امام و در درون امام نیست، بلکه روح‌القدس جبرئیل و ملک وحی بیرون امام است که برای امام خبر می‌آورد و وی را تعلیم می‌دهد. مثلاً می‌فرمایند:

إِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا شَيْءٌ لَيْسَ عِنْدَنَا تَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ [۱۵]

این ادبیات در قرآن کریم هم مورد استفاده است که می‌فرماید:

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بَشْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ. [۱۶]

این ادبیات از دو جهت خوب و مطلوب است؛ اولاً در بیانات عمومی کاربرد دارد چون موجب غلو نمی‌شود و کسی توهم خدائی از آن نمی‌نماید، ولی ادبیات اول و دوم برای عوام مردم که توان تشخیص مراتب و جهات را ندارند موجب غلو می‌گردد. لذا قرآن که سفره عمومی الهی است از آن استفاده می‌فرماید. بر خلاف ادبیات

اول و دوم که مربوط به خواص اصحاب یا مربوط به قرن سوم هجری و دوران رشد و تکامل فهم شیعیان از معارف است.

ثانیاً مقام اسماء و صفات کلیه الهیه و روح‌القدس و ... مقام فناء و اندکاک نفس امام است، ولذا هه اولیاء در آنجا متحد و یکی بوده و کثرتی در آنجا وجود ندارد. از اینرو وقتی می‌خواهیم به حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم از آن جهت که رسول اکرمند و از دیگر انبیاء و اولیاء متمایز می‌باشند اشاره کنیم، باید به همین نحوه سخن بگوئیم؛ چون مسلماً تعین خاص آن حضرت مادون مقام روح‌القدس است و روح القدس بر آن نزول می‌کند؛ گرچه باطن آن حضرت که مقام ولایت است، عین روح‌القدس و به حسابی برتر از آن می‌باشد.

گاهی همین مطلب را می‌توان با ادبیاتی لطیف‌تر بیان کرد؛ به این کیفیت که ما به مقام بشریت پیامبر و امام اشاره می‌کنیم، ولی اتصال تام آن به عالم ملکوت و نداشتن حجاب را مدنظر قرار می‌دهیم و می‌گوئیم: «امام همه چیز را نمی‌دانند ولی علم همه چیز در نزد وی حاضر است و چون اراده کند آگاه می‌شود».

روشن است که «بودن علم در نزد کسی و نداشتن حجاب» غیر از تحقق بالفعل آن است. در مثال سابق درباره مریضی که الآن از میزان دقیق درد پایش خبر ندارد می‌توان گفت: «وی اکنون از میزان دقیق درد بی‌اطلاع است ولی این آگاهی در نزد او موجود است و با یک التفات و توجه آن را می‌یابد».

در روایاتی چون:

فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ، ثُمَّ يَحْجُبُ عَنْهُ حَبَرَ السَّمَاءِ! قَالَ: اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَرَأْفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ عَلَيْهِمْ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ حَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً أَوْ مَسَاءً. [۱۷]

که صحبت از عدم حجاب است از این طرز بیان استفاده شده است.

و از همین قسم همه روایاتی که علم امام را متوقف بر اراده می‌نماید:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِمَامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ، فَقَالَ: لَا وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ. [۱۸]  
 إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ. [۱۹]

ادبیات قرآن کریم هم که در ادامه بدان می‌رسیم در برخی از آیات چنین است. قرآن از سوئی می‌فرماید حقیقت کتاب مبین بر همه چیز مشتمل است، و از سوئی می‌فرماید آن را بر پیامبر نازل کردیم، یا اشاره می‌کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام «عنده علم الكتاب» می‌باشند. یعنی کتاب را مرتبه‌ای از نفس حجت خدا قرار نمی‌دهد ولی حجت خدا را واقف بر همه علوم کتاب قرار داده و با این بیان او را عالم به همه حقائق معرفی می‌کند.

بنابراین در یک بیان کامل و جامع باید گفت مقام باطن و قلب امام در سلسله علل همه حقائق هستی قرار دارد، و همواره بر تمام حقائق به علم حضوری واقف است. و مقام ظاهر امام علیه‌السلام، ذاتاً از بسیاری از

علوم خالی است و آگاهی بالفعل وی به آن حقائق متوقف بر نزول آن علوم از باطن به ظاهر است، و نزول این علوم از باطن به ظاهر متوقف بر اراده امام علیه‌السلام و التفات آن حضرت می‌باشد. پس می‌توان گفت علم فعلی متوقف بر اراده است و این اراده علم را از مرتبه‌ای از مراتب به مرتبه‌ای دیگر تنزل می‌دهد، و چون ملائکه در این اطلاق از شوون نفس خود امام هستند، می‌توان این تنزل را به ملائکه نسبت داد.

### تحقیق بیشتر در کیفیت علم امام

همان‌طور که علم حسی به هر چیزی در عالم طبع، متوقف بر مواجهه با آن چیز در آن زمان و آن مکان است، علم به حقائق اشیاء نیز متوقف بر حضور نفس در عالم آن حقیقت می‌باشد. وقتی نفس می‌خواهد علم حسی پیدا کند باید به عالم حس به نوعی التفات کند، و وقتی می‌خواهد از عالم مثال چیزی دریافت کند باید به آن عالم توجه نماید و اگر بخواهد از علوم کلیه الهیه بهره ببرد باید به آن عالم سفر نموده و از آنجا استفاده کند. بر همین اساس علم اولیاء خدا را نیز در یک تقسیم ساده و با نوعی مسامحه می‌توان به چهار نوع تقسیم کرد:

نوع اول: وقتی که نفس ولی خدا در فناء تام ذاتی یا فناء در اسماء و صفات کلیه الهیه به سر می‌برد. در این حالت ولی خدا از علم به زمان‌ها و مکان‌های دیگر و عوالم دیگر \_ و بلکه گاه از علم به زمان و مکان خود و موجودات عالم حس نیز \_ خالی است؛ چون عالم کلیات، اشرف و اعلی از این است که در آن صور امور جزئیه \_ اعم از صور عالم طبع یا مثال یا عقل \_ ادراک شود. در اینجا به تعبیری باید گفت ولی خدا از علم غیب خالی است؛ چون نوع مردم علم غیب را آگاهی از زمان‌ها یا مکان‌های جزئی دیگر در عالم حس و یا آگاهی از موجودات عوالم دیگر می‌دانند.

در تعبیری دقیق‌تر ولی خدا در این حال غرق در علوم غیبیه کلیه است که نوع مردم با آن هیچ اُنسی ندارند و اصلاً آن را از دایره علم غیب بیرون می‌پندارند.

کسی که در چنین حالتی به سر می‌برد برای اینکه به علوم غیبیه جزئیه \_ همان علم غیب به اصطلاح عامیانه آن \_ دست بیابد باید از جایگاه خود تنزل کرده و به سمت عالم کثرت حرکت کند.

در این حالات ولی خدا از عالم حس خود گاهی کلاً بی‌خبر است و اگر با او حرف بزنند متوجه نمی‌شود و ممکن است تیری از پای او بیرون بکشند و متوجه نشود یا در منزل آتش‌سوزی شود ولی امام علیه‌السلام که در نماز غرق در حالات ملکوتیند متوجه آتش‌سوزی و سر و صدای خانواده نگردند.

نوع دوم: وقتی که نفس ولی خدا در عالم لوح محفوظ در مرتبه توجه به امور جزئیه به سر می‌برد. در این حالت همه حقائق جزئیه \_ اعم از گذشته و آینده، امور مادی و مکان‌های دیگر عالم ماده و خصوصیات عوالم دیگر \_ برای ولی خدا منکشف است و به هر چه التفات کند آن چیز با تمام خصوصیات و ظرائف گذشته و آینده آن برایش آشکار می‌شود، و این علم از خطا و تخلف مبرا است.

نوع سوّم: وقتی که نفس ولی خدا در عالم لوح محو و اثبات و حقائق مثالی سیر می‌کند. در این حالت نیز بسیاری از حقائق گذشته و آینده عالم ماده، و نیز مکان‌های غائب برای ولی خدا منکشف می‌شود و به اصطلاح عامیانه به علم غیب دست می‌یابد؛ ولی از دو نکته در آن نباید غفلت کرد:

اولاً در این حال عوالم بالاتر از عالم مثال برای شخص منکشف نیست و برای ارتباط با آن باید صعود کرد.

ثانیاً چون حقائق عالم مثال متنوعند و یک حقیقت در عالم مثال به اشکال مختلف و ناقص ظهور پیدا می‌کند این علوم قطعی نبوده و بداء در آن راه دارد. درباره بداء در ادامه توضیحی مختصری خواهد آمد.

نوع چهارم: وقتی که نفس ولی خدا در عالم طبع سیر می‌کند و التفات تفصیلی به عوالم بالاتر ندارد. در این حالت در او هیچ علم فعلی نسبت به غیب وجود ندارد و از زمان‌ها و مکان‌های دیگر و نیز از عوالم دیگر بی‌خبر است. در این حال ولی خدا برای مطلع شدن از یک امر غیبی باید از عالم حس صعود به عوالم برتر نموده و آن حقیقت را در آن عالم مشاهده نماید.

خلاصه مطلب آنکه ما هیچ دلیل عقلی یا نقلی نداریم که در همین لحظه امام زمان ارواحنا فداه توجه تفصیلی \_ به حسب عالم پایین \_ به ما داشته باشند. باطن امام که توجه تفصیلی به همه چیز دارد و هر کاری می‌کنیم همیشه در سایه لطف حضرت هستیم. اما اگر الآن حضرت در یک نقطه‌ای از عالم مشغول امور عالم طبع و یا غرق در نماز و مناجات باشند، هیچ دلیلی نداریم که در همان حال حضرت توجه تفصیلی به همه شیعیان جهان داشته باشند. مقام توجه تفصیلی در عالم پایین یک مساله است، و توجه در باطن در موطن خودش مساله دیگری است.

### توضیحی پیرامون کیفیت بداء

کسی که در عالم لوح محفوظ به سر می‌برد، هر حقیقتی را به همان کیفیت که در هرعالمی هست مشاهده می‌کند. مثلاً اگر قرار است زید به کربلا مشرف شود، او را با تمام مختصات زمانی و مکانی خاص خود در عالم ماده مشاهده می‌کند؛ همان‌طور که عالم مثال را با تمام خصوصیاتش می‌بیند.

ولی کسی که در عالم مثال است، فقط همان عالم را می‌بیند و به تمام جهات عالم ماده دسترسی ندارد. حقائق موجود در عالم ماده قبل از تحقق و بعد از تحقق در عالم ماده، در عالم مثال برای خود تحقق و وجودی دارند که می‌توان با سرک کشیدن به آن عالم، وضعیت حقائق مادی را کشف کرد. لیکن مشکل اینجاست که تنوع موجودات عالم مثال بسیار زیاد است و نظیر همان چیزی که در عالم ماده تحقق می‌یابد چیزهای مختلفی در عالم مثال وجود دارد.

به عنوان مثال در عالم ماده سفر زید به کربلا یک‌بار و در تاریخی خاص و شرائطی خاص لباس وجود می‌پوشد، ولی در عالم مثال که اوسع از اینجاست همین حقیقت با لباس‌های مختلف و قالب‌های گوناگون موجود است، که از مجموع آنها فقط یکی به عالم ماده نزول می‌کند و تحقق مادی می‌یابد.



لذا چند فرد که اهل رؤیای صادق هستند، در عالم خواب هر کدام این ماجرا را به شکلی می‌بینند و به تعبیر دیگر هر کدام بخشی از این ماجرا را مشاهده می‌کنند. یکی اصل سفر را می‌بیند ولی با تاریخ و شرائط دیگر، و دیگری سفر را در همان تاریخ و شرائط می‌بیند ولی آن را سفر به مشهد می‌بیند، و سومی می‌بیند که در همان تاریخ و شرائط بنا بود به سفر برود ولی مریضی مانع شد و ...

اما اینکه کدام یک از این موجودات و مشاهدات مثالی طبق قضای حتمی الهی تنزل کرده و به عالم ماده وارد شود، برای خود این اشخاص معلوم نیست و لذا این دسته از افراد نمی‌توانند خبر قطعی از غیب دهند.

اولیاء الهی اگر از این مرتبه از عالم خبر دهند چون خودشان واقف به مراتبند می‌دانند که اخبارشان قطعی نیست، و لذا معمولاً از آغاز می‌گویند که این خبر احتمال بداء دارد. ولی برخی از ناقصین این مشاهدات را قطعی تلقی کرده و بر اساس آن اخبار قطعی صادر می‌نمایند.

پس بداء عبارت است از عدم تطابق واقعیت عالم ماده با آنچه در عالم بالاتر توسط کسی مشاهده شده است؛ یعنی قوام بداء به نقصان مشاهده شخص است نه تبدل رأی در خداوند سبحان و تعالی [۲۰].

با توجه به آنچه گذشت علوم اولیاء الهی اصنافی دارد و گاه برای تحصیل آنچه مردم آن را علم غیب می‌خوانند باید تنزل کنند و گاه صعود و عروج.

### فرمایش کتاب نور مجرد در این باب

حضرت استاد آیة‌الله حسینی طهرانی مدظله در این باب چنین می‌فرمایند:

« ملامحمد صالح مازندرانی رحمه‌الله‌علیه در شرح روایت أبو‌الربیع شامی از حضرت امام صادق علیه‌السلام که حضرت می‌فرمایند: إِنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا. «امام علیه‌السلام هنگامی که بخواهد بداند، می‌داند.» چنین می‌فرماید:

فیه دلالة علی أنّ جهلهم بالشئی عبارة عن عدم حصوله بالفعل؛ و یکفی فی حصوله مجرد توجّه النفس. و السبب فی ذلك هو أنّ النفس الناطقة إذا قویت حتی صارت نوراً إلهیاً لم یکن اشتغالها بتدبیر البدن عائقاً لها عن الاتصال بالحضرة الإلهیة، فهی و الحالة هذه إذا توجّهت إلى الجناب القدس لاستعلام ما کان و ما سیكون و ما هو کائن، أفیضت علیها الصور الکلیة و الجزئیة بمجرد التوجّه من غیر تجشّم کسب و تمهید مقدمات [۲۱]

أقول: این فرمایش ایشان که فرموده: إذا توجّهت إلى الجناب القدس. «هر گاه به جناب قدس توجّه کند» محلّ تأمل است؛ زیرا توجّه اولیاء کامل الهی به حضرت الهی و جناب قدس همیشگی است و نحوه آن متغیّر است، گاهی مستغرق در توجّه به عالم توحید و جناب قدس می‌باشند، و به واسطه همین استغراق و اتصال، به کثرت نظر نمی‌نمایند؛ و التفات و توجّه به کثرات و حصول علم فعلی نسبت به آن، محتاج نزول از جناب قدس و عالم کلّیت به جزئیّت و کثرت است [۲۲]، نه توجّه از کثرات به جناب قدس و عالم کلّیت، و درباره ایشان باید گفت: إذا توجّهت إلى عالم الکثره... أفیضت علیها الصور الکلیة و الجزئیة لإتصاله بالحضرة الإلهیة و الجناب



الْقُدْسِ. و گاهی التفاتشان به عالم قدس، اجمالی بوده و بیشتر به کثرت متوجّهند و در این حال برای حصول علم فعلی محتاج توجّه تفصیلی به عالم قدس می‌باشند.

و گویا نظر ایشان به برخی از غیر کاملین بوده که اتصال و توجّه ایشان به عالم بالا به صورت حال - و نه مقام - بوده و هنگامی که چنین حالتی به ایشان دست می‌دهد، حقائق از عالم کثرات بر ایشان منکشف می‌گردد، ولی این سخن در شأن ائمه معصومین سلام‌الله‌علیهم و کاملین از شیعیان ایشان تمام نیست.» [۲۳]

### هر مرتبه از امام به کار خود مشغول است

با توجّه به آنچه گذشت، باطن امام که حقیقت امام است همواره از همه چیز آگاه و به همه چیز واقف است و در عالم هستی کار خود را انجام می‌دهد و از دریچه آن، فیض و رحمت به عالم جاری می‌شود و همه از آن مدد می‌گیرند، ولی این امر ملازمه‌ای با توجّه تفصیلی امام علیه‌السلام به این افعال در مرتبه ظاهر ندارد، و چه بسا امام در ظاهر از برخی حقائق بی‌خبر باشند در حالی که در باطن همه آنها به مدد خودشان جامه تحقق پوشیده است.

مرحوم علامه آیه‌الله حسینی طهرانی در این باب می‌فرماید: «کار اولیای حقه خداوند به قدری ظریف و لطیف و دقیق و بدون اسم و اثر و بروز و ظهور است که گاهی خودشان هم از افعال خود خبر ندارند، خودشان کار می‌کنند و نفوسشان و مثالشان از آن مطلع نیست.» [۲۴]

پس انسان چه بخواهد و چه نخواهد بر سر سفره انعام و اکرام وجود امام نشسته است و حتی اگر امام در مرتبه ظاهر توجه تفصیلی نکنند باز هم حقیقت «فَبِكُمْ يُجَبِّرُ الْمَهِيضُ وَ يُشْفَى الْمَرِيضُ وَ مَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَغِيضُ» در جای خود محفوظ است.

البته امام علیه‌السلام هرچه بیشتر دارای مقام جمع‌الجمعی باشند، در آن واحد بیشتر در همه عوالم حضور می‌یابند و علم به مراتب را با هم جمع می‌کنند و این مطلب تابع سعه و ضیق نفوس است؛ ولی آنچه از روایات به دست می‌آید آنست که این حال هیچ‌وقت حتی برای معصومین علیه‌السلام استمرار نمی‌یابد و ایشان نیز حالاتی دارند که گاه غرق در توحیدند و گاه التفات تفصیلی‌شان به عالم طبع است.

### معنای افزایش علم امام

با توجّه به مطالب گذشته معلوم می‌شود افزایش علم امام علیه‌السلام دو معنا دارد:

۱. نوعی از علومی که دائماً به امام علیه‌السلام افزوده می‌شود، همان سیر نفس امام علیه‌السلام در عالم کلیات و تجلی اسماء کلیه الهیه است، که همواره و پی‌درپی تحقق می‌پذیرد و این تجلیات اسمائی و صفاتی مافوق عالم حس و خیال و عقل می‌باشد. از این نوع تجلیات به سفر دوم از اسفار اربعه یعنی سیر فی‌الحق و فی‌الله تعبیر می‌کنند که پایان ناپذیر است.

طبق روایات در شب‌های جمعه ائمه علیهم‌السلام به عرش الهی می‌روند و بازمی‌گردند و بر قلوبشان علمی خاص افزوده می‌شود؛ شاید این علوم از این دست باشد:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ لَنَا فِي لَيْلِي الْجُمُعَةِ لَشَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّ شَأْنٍ قَالَ يُؤَدَّنُ لِلْمَلَائِكَةِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ الْمُؤْتَى وَ الْأَزْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيَطُوفُونَ بِعَرْشِ رَبِّهَا أُسْبُوعًا وَ هُمْ يَقُولُونَ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ حَتَّى إِذَا فَرَعُوا صَلَّوْا خَلْفَ كُلِّ قَائِمَةٍ لَهُ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ فَتَنْصَرِفُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا وَضَعَ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الاجْتِهَادِ شَدِيدٍ [شَدِيدًا] إِعْظَامُهُمْ لِمَا رَأَوْا وَ قَدْ زِيدَ فِي اجْتِهَادِهِمْ وَ خَوْفِهِمْ مِثْلَهُ وَ يَنْصَرِفُ النَّبِيُّونَ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْأَزْوَاحُ الْأَخْيَاءِ شَدِيدًا عَجَبُهُمْ وَ قَدْ فَرِحُوا أَشَدَّ الْفَرَحِ لِأَنْفُسِهِمْ وَ يُصْبِحُ الْوَصِيُّ وَ الْأَوْصِيَاءُ قَدْ أَلْهَمُوا إِلَهُامًا مِنَ الْعِلْمِ عِلْمًا مِثْلَ جَمِّ الْعَفِيرِ لَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ سُورًا مِنْهُمْ أَكْتُمُ فَوَ اللَّهُ لَهَذَا أَعَزُّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَذَا وَ كَذَا عِنْدَكَ حِصْنَةٌ قَالَ يَا مَحْبُورُ وَ اللَّهُ مَا يُلْهَمُ الْإِفْرَارَ بِمَا تَرَى إِلَّا الصَّالِحُونَ قُلْتُ وَ اللَّهُ مَا عِنْدِي كَثِيرٌ صَلَاحٍ قَالَ لَا تَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمَّاكَ صَالِحًا حَيْثُ يَقُولُ فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ يَعْنِي الَّذِينَ آمَنُوا بِنَا وَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ وَ جَمِيعِ حُجَجِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ السَّلَامِ. [۲۵]

۲. نوع دیگر از علمی که افزوده می‌شود، علم به همین حقائق مادی و خصوصیات عالم طبع است که به تناسب شرائط زمان و مکان از باطن امام بر ظاهر تنزل می‌کند، و امام بدان تفصیلاً و در عالم ظاهر آگاه می‌شوند. این علوم در قالب انواع گوناگونی از مکاشفات سمعی و بصری و غیرحسی برای ائمه تحقق پیدا می‌کند:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّا نُنْزَادُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَوْ لَمْ نُزَدْ لَنَفِدْنَا مَا عِنْدَنَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ يَأْتِيكُمْ بِهِ قَالَ إِنَّ مَنَّا مَنْ يُعَايِنُ وَ إِنَّ مَنَّا لَمَنْ يُنْقَرُ فِي قَلْبِهِ كَيْتٌ وَ كَيْتٌ وَ إِنَّ مَنَّا لَمَنْ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ وَفَعًا كَوَقْعِ السُّسْلَسَلَةِ فِي الطَّسْتِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَنِ الَّذِي يَأْتِيكُمْ بِذَلِكَ قَالَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَ ميكائيل. [۲۶]

روایاتی که از عرضه اعمال بر امام علیه‌السلام در زمان‌های خاص سخن می‌گویند از همین باب است، که امام در ایام خاصی توجه تفصیلی به اعمال شیعیان می‌نمایند. پس علوم در حال ازدیاد اختصاصی به علوم ملکوتی ندارد.

باری تا اینجا کلیاتی درباره کیفیت علم امام علیه‌السلام و ترسیم دیدگاه جامع و اعتدالی در این باب عرض شد. ان‌شاءالله در مباحث آتی به پاسخ شبهاتی که در این باب وجود دارد پرداخته، و سپس استدلال قرآنی و روایی و شواهد این نگاه اعتدالی را عرض خواهیم کرد.